

۱۰

## دهمین سالگرد درگذشت امیری فیروزکوهی

(۱۲۸۸-۱۳۶۳ ه.ش.)

نوزدهم مهرماه امسال، ۱۳۷۳، دهمین سالگرد رحلت شادروان سیدالشعراء سید کریم امیری فیروزکوهی (امیر) ادیب و شاعر نامدار است. گمان نمی‌رود کمتر ایرانی علاقه‌مند به شعر و ادب پارسی با این شخصیت مشهور بیگانه باشد. به جرات باید گفت که در این سه ربعی که از قرن حاضر سپری شده است و بلکه از یک قرن پیش تاکنون پس از ادیب‌الممالک فراهانی (امیری) و ملک‌الشعراء بهار رحمة‌الله علیهما، کمتر شاعری در قصیده و غزلسرایي به عظمت و اهمیت مرحوم امیری فیروزکوهی وجود داشته باشد. البته در این مدت شاعران فحل و شیرین‌سخنی که با کمال مهارت و استادی قصیده، و در نهایت رقت و لطافت غزل سروده‌اند و در قصیده‌سرایي، یا غزلسرایي، و یا ندره در هر دو موضوع نامبردار و مشهور گردیده‌اند، کم نیستند و ذکرنام شریف آنها، چه آنان که روی در نقاب خاک کشیده‌اند، و چه آنان که نعمت وجودشان بحمدالله بر ادب و زبان پارسی هنوز مستدام است، فهرستی طولانی را به خود اختصاص می‌دهد، اما اگر به دیده انصاف بنگریم «امیر» پس از ادیب‌الممالک و ملک‌الشعراء در مجموع در قصیده‌سرایي از دیگران شاعران جلوتر، و بر همه آنها مقدم است، هر چند که غزل او به طرز و سبک غزل صائب است. ولی به‌رحال سیادت و تسلط او بر شعر اعم از قصیده و غزلسرایي مسلم است. امیر مانند بسیاری از شاعران این عصر فقط «شاعر» نبود بلکه همانند برخی از شاعران بزرگ گذشته ایران، چون انوری و رشید و طواط و ظهیر و خاقانی و جامی به چندین هنر دیگر

نیز آراسته بود. تشریح به سبکی شیرین و بسیار ممتاز و دلنشین، که به بدایع صنایع بلاغت و غالباً با التزام به موازنه و رعایت سجعهای لطیف، و نه به نحوی که مصنوع و مسجوع و دور از ذهن خواننده جلوه کند، همراه است. آنان که مقدمه بسیار جذاب و مفصل مشتمل بر شرح حال خود او، بر دیوانش را، و یا مقدمه مشروح و محققانه او بر دیوان: «امام و پیشوای محبوبش» یعنی صائب را خوانده‌اند به خوبی به مقام والایی که امیر در نویسندگی دارد پی برده‌اند. در عربیت استاد مسلم بود و قطع نظر از آن که به مدد قوت طبع توانایش، اشعار و قطعات و ملامت متعددی را به عربی، در کمال بلاغت و متانت لفظی و معنوی، سروده است؛ بر قواعد صرف و نحو و معانی و بیان و بر لغت عرب بسیار مسلط و حاضرالذهن بود، و تضمینات و اشارات و استشاداتی که به آیات کریمه قرآن و احادیث شریفه و اشعار و امثال و حکم و ایام عرب در شعر خود فرموده است شاهد صادقی بر این مدعاست. متون و شروح کتب متداول دزسی در فقه و اصول و حدیث را چون شرایع الاسلام (محقق حلی) و شرح لمعه (شهید ثانی) و مکاسب (شیخ انصاری) و قوانین الاصول (میرزای قمی) و فرائد الاصول (شیخ انصاری) و کفایة الاصول (آخوند خراسانی) رحمة الله علیهم (که از این کتب در حوزه‌های علمیه به عنوان «سطح» تعبیر می‌شود) نزد اساتید آموخته بود. در فلسفه و حکمت اسلامی و کلام شیعه و عرفان محضر بسیاری از اساتید و خصوصاً علامه فقید آیه الله سید محمد کاظم عصار رحمة الله علیه را که مقام رفیع او در علوم عقلی و نقلی اسلامی مشخص است، درک کرده و علاوه بر متون متداول درسی چون شرح منظومه (حاج ملا هادی سبزواری) و مبدأ و معاد (ملا صدرا) کتاب بسیار مشکل و مهم شوارق الالهام<sup>۲</sup> حکیم و متکلم و شاعر بزرگ قرن یازدهم (آخوند ملا عبدالرزاق لاهیجی متخلص به فیاض - متوفی ۱۰۷۲ - داماد ملا صدرا) و نیز شرح تجرید الاعتقاد (علامه حلی) را در حکمت و کلام نزد استاد خوانده بود و بسیاری از عبارات متن تجرید الاعتقاد تألیف خواجه نصیر طوسی را بعینه تا اواخر عمر شریفش از حفظ می‌خواند.

امیر از اواسط دهه سی با استاد جلیل حضرت سید جلال‌الدین آشتیانی<sup>۳</sup> دامت برکاته دوستی و معاشرت پیدا کرد، و غالباً مجلس این دو بزرگوار به بحث و مذاقه در مسائل مشکله حکمت و عرفان سپری می‌شد و پس از آن که استاد آشتیانی به سمت استاد فلسفه اسلامی دانشگاه فردوسی به مشهد مشرف شد، از مقاصد مسافرت‌های متوالی و گاه طولانی امیر به مشهد مقدس علاوه بر نیل به سعادت عتبه بوسی سلطان خراسان سلام الله علیه و دیدار دختر و داماد و نوه‌های عزیزش، یکی نیز تجدید دیدار با آقای

سید  
رانی

بلکه

بهار

یری

نه با

در

اند،

آنان

رانی

از

ر، و

ولی

مانند

زرگ

دیگر

آشتیانی و ادامه همان جز و بخشهای شیرین فلسفی و عرفانی با ایشان بود. درسرخن سنجی و نقدالشعر آیت ییهمتایی بود چرا که هم به نیروی غریزی شاعری و هم با تسلطی که بر لغت و مبانی بلاغت هر دو زبان فارسی و عربی داشت بهتر و بیشتر از هر کس صاحب صلاحیت بود تا سره و ناسره سخن را مشخص کند و ترتیب طبقات و تعیین درجات شعر و شاعران را معین فرماید.

در موسیقی و شناخت اصول و الحان و دستگاهها و ردیفها و پردهها و گوشه‌های آن تبخّر داشت و استادان فن، چون مرحوم حاج علی‌اکبر خان شهنازی و یا جناب استاد دکتر داریوش صفوت رئیس هنرستان موسیقی (که در سنوات اخیر زندگی مرحوم امیر مکرر به ملاقات ایشان تشریف می‌آورد) به مهارت امیر در این باب معترف بودند. چندین سال پیش از وفاتش روزی در خدمتش بودم که مرحوم حاج علی‌اکبر خان شهنازی به دیدارش آمد، چه قربان و صدقه‌ای که این دو فرد سرآمد نوع خود به یکدیگر نرفتند و نگفتند، «حاجی خان» آمده بود تا با هنرنمایی خود امیر را مشعوف و مجذوب سازد و امیر، از خداخواسته، به زبان حال از او می‌خواست که زودتر پنجه سحارش را بر تار بگذارد و از این رو تار خود را طلبد و «مسعود جان» تار را آورد و به پدر گرامی‌اش تقدیم کرد و امیر آن را به حاجی تسلیم نمود و حاجی ساز را به شرط ادب گرفت و بوسید و بر زانو گذاشت و کوکش کرد و نواختن آغاز فرمود و شورری برپاساخت، حاجی در حین نواختن ضمناً با نگاه زیرچشمی خود هنرنمایی جانانه‌اش را به امیر عرضه می‌کرد و امیر که گویی در عالم روحانی دیگری سیر می‌کرد با نگاه لطیف و آرامش بخش خود آن استاد بزرگ ییهمتا را به ادامه کار تشویق و تحریض می‌فرمود و نمی‌دانید که از تلافی نگاه این دو یگانه فن در آن بزم محبت، چه برقه‌های مودت و امتنان و مسترقی جستن می‌کرد و آن عرض هنر از سویی، و این تقدیر و تحسین، و سپاس و آفرین از دیگر سو چه تجلی لطیف و چه منظره روحانی را به حاضران هدیه می‌داد، همچنین هنرمند بزرگوار گرامی استاد حسن کسایی، که عمرش دراز باد، هر وقت طهران تشریف می‌آورد، محضر محترم امیر را از هنرنمایی مسحورکننده خود لبریز از شور و شوق می‌فرمود.

به‌همراه این علوم و هنرهای اکتسابی، فضایل و مزایای اخلاقی و اصالت و نجابت ذاتی، او را به نحوی مشهود چندین سر و گردن از اقران و افاضل معدودش سرافرازتر و والاتر می‌داشت. یکی از خصایص بارز امیر دین‌باوری عمیق و تعبد و صلابتش در اعتقاد به اصول و فروع و اعمال و وظایف مذهبی بود که با آن که امیر در حکمت و کلام

ورزیده بود و به اقوال فلاسفه الهی و مادی و به آراء و مقالات ملل و نحل ورود کامل داشت، در غیر از اصول و ضرورات دین و مذهب، که هم بر اساس فطرت توحیدی، و هم به مدد عقل مطبوع مطلوب — و نه عقل دوراندیش دنیا ساز حبله باز — آن را از صمیم قلب و بن دندان پذیرفته بود، در دیگر موضوعات و مسائل مذهب پیرو مخلص فرموده جد بزرگوارش صلوات الله علیه و آله بود که «علیکم بدین العجاوزه» و اما در محبت و ولایت خاندان عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین او چنان فانی و مستهلک بود که دیگر فضایل و مناقب او، در طول و تحت الشعاع این خصوصیتش بوده. در سرتاسر دو مجلد دیوان امیر که جو بیار زلالی از معارف اسلامی است اعتقاد راسخ او به مبدأ و معاد و عشق سوزان او به محمد و آل محمد علیهم السلام موج می زند، تصلب و پابندی او بدین موضوع تا بدان جا بود که با بعضی از مشاهیر «روشنفکر نمایان» و «شاعران و نویسندگان» و «اساتید دانشگاه» که با آنها سوابق معتد آشنایی و معاشرت داشت، به سبب لایبالیگری یا بی اعتقادی آنها و یا طعن و تمسخری که آنان در جهت هم رنگی با جماعت، و اثبات «روشنفکری» و «تجدد خواهی» خود بر دین و مذهب و مظاهر و شعائر آن می زدند، قطع رابطه فرموده بود و از آنان سخت پرهیز و حتی نفرت داشت. در مجموع، امیر در این پنجاه ساله اخیر قطعاً «نوع» منحصر به «فرد» بود و جامع بسیاری از اضداد، که اجتماع آن صفات و فضائل موهوب و مکتسب در کمتر کسی در این زمان امکان پذیر است.

\*\*\*

استاد بزرگوار گرامی این بنده، یعنی سیدالشعراء امیری فیروزکوهی رضوان الله علیه در ادب و بلاغت اگر از بونصر مشکان استاد خواجه ابوالفضل بیهقی برتر نباشد، مسلم است که، فروتر نیست، اما این ضعیف ناچیز را که حداکثر ذوق و استعدادش آن است که شاید با هزار ان شاء الله ان شاء الله تاریخ بیهقی را بی غلط بخواند، کجا حد و قدر آن است که بتواند آن چنان که بایست، و آن چنان که بیهقی قلم را بر بونصر گریانده است، قلم را بر امیر بگریاند؟ هر چند که این بنده قریب چهل سال در پیش امیر بود و مستمراً نواخته های فراوان روحی و معنوی از آن بزرگوار دید تا بدان جا که وقتی این حقیر را چون فرزند خویش خواند، و وقتی دیگر، درباره اش مرقوم فرمود: «... و مرا نفس خویش کأنها بیندارد...» و کی خواهد توانست با قلم نارسای خود حقیقتی را از آن بزرگمرد بجای آورد خاصه آن که به فرموده حضرت مولانا:

مدح تعریف است و تخریق حجاب فارغ است از شرح و تعریف آفتاب

مداح خورشید مداح خود است که: دو چشم روشن و نامرمد است

\*\*\*

در چاپ اول دیوان شرح حال مفصل امیر به قلم شیوای خود آن مرحوم تا سال ۱۳۵۶ آمده است. در چاپ دوم دیوان که در زمستان ۱۳۶۹ منتشر شد دختر گرامی و دانشمندش خانم دکتر امیربانو امیری فیروزکوهی (مصفا) استاد ارجمند و فاضل و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران اجالی از خلق جمیل و ظرایف روحیات نبیل آن سید کریم جلیل را به بهترین وجه و به نحو مختصر ولی گویا و زیبا با طرزی شیرین و شیوا، چنان که گویی، سبک و شیوه نگارش خود امیر است، بیان فرموده است. توجه خاطر «امیر» به این «امیربانو» و توجه دقیقی را که آن بزرگوار در تعلیم و تربیت او، و تکمیل و تقویت ذوق ادبی ممتازش مصروف و مبذول می‌داشت نیز حکایتی است، به گمانم سالها بود که اولین کسی که به فیض استماع شعر تازه‌ای از امیر نائل می‌شد همین امیربانو بود. گرچه امیر به هر چهار فرزند فزاین خود بیش از حد معمول و متعارف تعلق خاطر و در حقیقت تعشق داشت ولی رابطه روحی او با این فرزند بزرگش چیزی دیگر بود.

\*\*\*

این ناچیز اولین بار در سال ۱۳۲۶ خورشیدی به سعادت زیارت امیر نائل شد. در آن سال، باز امیر صرفاً برای آن که اوقات فراغت خود را صرف کار یا شغلی کند، برای دومین بار سمت سردفتری اسناد رسمی تهران را به خود تحمیل فرموده بود. در آن زمان که این بنده دانشجوی سال آخر دانشکده معقول و منقول بود و ممر معاشش از اشتغال به معاونت (و به اصطلاح قانونی دفتریاری) دفتر اسناد رسمی ۲۲ تهران می‌گذشت، دوست عزیز و همدوره تحصیلی این بنده، مرحوم سید نورالدین نوری زاده (پدر گرامی این آقای دکتر علیرضا نوری زاده که روزنامه‌نگار مشهوری است و ساکن لندن) دفتریار مرحوم آقای امیری بود و هیچ یک از ما دو نفر هنوز متأهل نشده و از این رو غالباً با هم بودیم. به همین جهت اولین روزی که پس از تصدی مرحوم آقای امیری برای دیدن دوست خود به آن دفترخانه رفتم، به حضور امیر معرفی شدم. البته امیر در آن ایام از شهرت کامل و حیثیت وافر اجتماعی و ادبی برخوردار بود، و این بنده که اشعار امیر را در جراید و مجلات از سالها پیش خوانده بودم غیباً ارادت و احترام خاص برای او در دلم احساس می‌کردم و لهذا با کمال ادب و اشتیاق به طرف ایشان رفتم و امیر با ابراز ملاحظت از وضع تحصیلی گذشته و فعلی‌ام استفسار کرد و مرا به ادامه تحصیل ترغیب و تشویق فرمود. و از همان ساعت بنده آن چنان مجذوب صفا و ساحت و تواضع و کرامت او شد

که برای همیشه مهر و رشته ارادتش را بر دل و جان خود بست و تا آن جا که میسر بود از درک محضر او غافل تنگست، و بیش از سی و هفت سال از افاضات و عنایات او بهره مند گشت، و به واقع این بنده آن بزرگمرد عالم کامل را از جمله اساتید معظم خود می‌شناسم و می‌شمارم چرا که در طول این سی و هفت سال مصاحبت و مجالست با او، در هنجار گفتار و سخن‌سنجی و حل مشکلات بیشمار خود، در آثار شعرای بزرگ فارسی از او هر بار چیز تازه‌ای آموختم، و در موازین و مبانی موازنه و معادله شعرای بزرگ با یکدیگر، و نقدالشعر، قواعد و ملاکهایی را از تقریرات آن مرد نازنین جلیل‌القدر، برای خود آموختم.

\*\*\*

بزرگان شعر و ادب پارسی معاصر، امیر را در قصیده‌سرایی تالی حکیم خاقانی، و در غزلسرایی ثانی صائب شمرده و شناخته‌اند و این شهادت و اظهار نظر خود را در طی قصاید و قطعات و غزلیات و مثنویات و یا مکاتباتی به امیر تقدیم داشته‌اند، که امیر بعضی از آن را در ضمن «اخوانیات» یا «جوایباتی» پاسخ فرموده است، هنگامی که برای اولین بار دیوان امیر تحت طبع بود، و چندین بار از آن بزرگوار استدعا شد که اجازه فرماید آن اشعار تقدیمی نیز، پیش از هر جواب آن، چاپ شود، و البته آن جناب از این امر امتناع فرمود و حق هم با او بود، ولی کاش در چاپ دوم دیوان که شش سال پس از رحلت آن مرحوم منتشر شده است تا حدی این مطلب رعایت می‌شد تا نظر و عقیده معاصرین از اساتید مسلم سخن پارسی چون مرحومان علامه فروزانفر و علامه‌هایابی و محمود فرخ و محمد دانش بزرگ‌نیا (دو تن از فحول شعرای معاصر خراسان) و حبیب یغمایی و دکتر حمیدی شیرازی و رهی معیری و محمود منشی کاشانی و ابوالحسن وزنی و بسیاری دیگر از درگذشتگان و نیز برخی از پرچمداران شعر فارسی در حال حاضر چون حضرت استاد سیدعلی مؤید ثابتی (شاعر بزرگ خراسان) و سید علی موسوی گرمارودی<sup>۲</sup> به زیور طبع آراسته گردد، گو این که، به راستی از نظر «شعری» هیچ یک از آن معرفان، آجلای از معرف نیستند، اما دانایان گفته‌اند که: بهترین ثناها آن است که بر زبان بزرگان جاری شود، و در زمان ما، در ملک ادب کدام حکم‌گزار و بزرگ، از فروزانفر و همایی بزرگتر و نافذالحکم‌تر؟! با این همه، آفتاب آمد دلیل آفتاب، هر آشنای به شعر حکیم خاقانی یا سنائی و جمال‌الدین، قصیده‌غزای ۷۷ بیتی بانگ تکبیر امیر را درباره مبعث مقدس حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه و آله و سلم (ص ۴۹۴)\*،

\* شماره صفحات قصاید مربوط است به دیوان امیری فیروزکوهی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹

به مطلع:

آنک آواز نبی از در بطحا شنوید      ذکر حق را، ز در افتادن بتها شنوید

یا قصیده ۴۸ ییتی درباره فرود آمدن سفینه امریکایی به ماه (ص ۹۲۴) با مطلع:

بینید که راز فلک از پرده درآمد      وان پرده نشینِ فلکی، پرده در آمد

یا قصیده «نشید شادی» در تحسین از ابراز شہامت و فداکاری بانوی فلسطینی در ۵۳ بیت (ص ۹۵۸) به مطلع:

آنجا غزاله‌ای بین خورشید در حبالش      بام زمین مجالش، شیر عرین غزالش

یا قصیده ۳۸ ییتی «ای وطن» در فتح خرمشهر به دست دلیران جانباز ایرانی در سال ۱۳۶۱ (ص ۹۱۲) به مطلع:

ای وطن ای مغر من، لطف حقت یار باد      لطف حقت یار و دشمن خوار و خواری عار باد

یا قصیده ۴۷ ییتی درباره جنگ رمضان ۱۹۷۳ میلادی میان مصر و اسرائیل (ص ۹۰۸) به مطلع:

ای مسلمانان شما را فتح و نصرت یار باد      فتح و نصرت یارتان در صلح و در پیکار باد

یا قصیده ۷۷ ییتی‌ای که به اقتضای ستائی و جمال‌الدین عبدالرزاق سروده (ص ۱۰۰۳) به مطلع:

این چه حال است الامان ای اهل ایمان الامان      وین چه رفاست ای مسلمانان، نه، بل ای کانران

و قصیده ۴۵ ییتی با عنوان: در جواب حکیم ناصر خسرو در مدح خراسان و مشهد مقدس رضوی با تضمین همان مطلع قصیده حکیم (ص ۱۰۱۹) به مطلع:

«که پرسد زین غریب خوار محزون      خراسان را که بی من حال تو چون»

و قصیده «قمر من» را که در همان سالی که برای اولین بار قمر مصنوعی به آسمان فرستاده شد، خطاب به همسر گرامی و شریک محبوب و وفادار زندگی اش سروده و ضمناً در آن وصف بلیغی از دختر دانشمندش امیربانوی سابق‌الذکر فرموده است (ص ۱۰۱۱) به مطلع:

ای همسر من، ای زن علوی گهر من      ای زنده به جان و سر تو جان و سر من

و حتی قصیده طنزیه که امیر در وصف مرحوم حاج سید محمد علی دریا باری — لگه و ملازم همیشگی خود، که چون «عرض لازمی» برای امیر بود و گاه گاه (به نحو استمرار!) از فیروزکوه به طهران می آمد و در خانه امیر می ماند — سروده در نوع خود ممتاز است. این حاج سید محمد علی دریا باری با همه سن زیادش، صورتی بسیار شاداب و قیافه‌ای رستم صولت و پر ابهت و محصور به محاسنی انبوه که همواره به مدد «حنا»

قرمز برآق خیلی خوشرنگی می نمود، داشت و به لباس روحانی ملبس و معتم بود و بر انگشتان هر دو دست انگشتریهای متعددی کرده و شال سبزی بر کمر می بست، و همیشه «غُل غُل» قلیانش «موسیقی متن!!»، و با آن که می دانست آنچه را می گوید بر بیخ می نویسد و کسی آن را نمی پذیرد، بی هیچ پروایی بر «آقا» و اهل خانه اعمال ولایت می فرمود!! و حسب الطبع به امر و نهی و تحکم می پرداخت، با این همه، چون در قدس و تقوی و اقامه فرائض و نوافل و ادامه اذکار و اوراد و عمل به واجبات و مستحبات آینی، و در سلامت نفس و بساطت فکر و سادگی ذهن و بیخبری مطلق از اوضاع و احوال عالم لمبتی بود، امیر مقدمش را گرامی می شمرد و او را بسیار دوست می داشت و از ملاقات و مصاحبت او تفریحی می نمود و حظی می کرد. قصیده امیر در وصف او به راستی شاهکاری در هزل و مطایبه است به مطلع:

پیرانه سر از آتش سنین دارم سقری سخت آتشین  
و یا قصیده ۵۳ بیتی «در صفت نقاشی مرحوم استاد اسمعیل آشتیانی رحمه الله علیه (ص ۱۰۴۸) به مطلع:

بنگر آن کلکی کز او جانها مصور آمده جان مصور گشته وانگه در برابر آمده

و باز قصیده ۴۵ بیتی طنز و مطایبه با مرحوم حبیب یغمائی (ص ۱۰۷۴) به مطلع:

محبوب من ای حبیب یغمائی ای حبیب توام عیار دانائی

را به درستی و از سر تأمل و به منظور موازنه و سخن سنجی بخواند، قطعاً شعر امیر را در فخامت و جزالت لفظ، و سلاست و بلاغت معانی، و استحکام و عظمت مبانی و رعایت اوزان عروضی متناسب با هر قصیده و کثرت اشارات به فنون و معارف ادبی و اسلامی تالی شعر سنائی و خاقانی و جمال خواهد شناخت. زیرا که شعر امیر را ذوق لطیف و احساسات شریف و دید وسیع شاعرانه او، و آمیختگی فراوان آن به مسائل و مصطلحات علوم اسلامی عموماً، و آراستگی آن به تضمینات و استشادات از قرآن مجید و احادیث مأثوره و امثال و اشعار عربی، به حق و به واقع در ردیف اشعار پیغمبران شعر فارسی چون خاقانی و نظامی و انوری قرار می دهد هر چند تأثیر خاقانی بر شعر امیر — یعنی بر قصاید او — مشهودتر است زیرا امیر بسیار بسیار به دیوان خاقانی مراجعه و آشنایی داشت و در فهم و بیان شعر این نایفه شعر فارسی، بر همه معاصرین خود، علی الاطلاق، مقدم بود.

در غزل، این معنی بر همه ادبای معاصر روشن است که امیر سخت دل بسته و پیرو صائب و به نهایت درجه در او متعصب بود و به راستی هم غزل امیر به نازک خیالیه و



تصورات ظریف و ایهامات لطیف و ترکیبات بسیار ممتاز دقیق همچون غزل صائب آراسته است یعنی جمیع مشخصاتی که برای بهترین نمونه‌های سبک به ناروا معروف شده به «هندی» — که مرحوم سیدالشعراء امیری آن را «سبک اصفهانی»<sup>۸</sup> می‌نامید — مذکور می‌شود در غزل امیر موجود و مجتمع است و از این رو می‌توان امیر را مجدد راستین آن سبک اصیل دانست و شگفتا که هر که دیوان صائب چاپ شده به همت انجمن آثار ملی را که به دستخط خود صائب گراورده شده است و دستخط شریف امیر را دیده باشد به شباهت عجیب این دو دستخط پی می‌برد.

\*\*\*

امیر از معدود شاعران بزرگی است که چون عبدالواسع جبلی (یا هر شاعر بزرگ دیگری) که قصیده مشهور به مطلع:

معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا      زین هردو، نام ماند چو سیرغ و کیمیا  
را سرانیده است، به صراحت و صداقت درباره خود بگوید:

این فخر بس مرا که ندیده است هیچ‌کس      در ثمر من مذمت و در شعر من هجا  
امیر علاوه بر آن که «سید»ی کریم‌الطرفین بود و تبار والایش از پدر و مادر به سرور آزادگان حضرت سیدالشهدا سلام‌الله علیه می‌رسید، امیرزاده نژاده‌ای نیز بود که از عهد تیموریان تا اواخر دوران قاجاریه نیاکان او و پدر او، از امرا و مرزداران نامی و محتشم ایران به‌شمار می‌رفتند، لذا با شأن جلیل و قدر رفیع و طهارت قلب و عفت لسانی که داشت، از مدح امیران و وزیران، و دولتمردان و توانگران دنیادار، ابا و ترقع داشت و «قیمتی در لفظ دری» را به پای آنان نمی‌ریخت. اما، اگر ملاحظه می‌فرمایید که امیر با چنان قصیده شیوایی به مطلع:

رفتند راستان و یکی را بقا نماند      زیشان به‌جز حکایت و نامی بجا نماند  
وثوق‌الدوله از کار افتاده خانه‌نشین را مرثیه می‌گوید، نه از آن روست که او وثوق‌الدوله و یا برادر بزرگ قوام‌السلطنه نخست وزیر وقت است بلکه از آن روست که امیر او را مردی شاعر و عالم می‌شناخت (و فی الواقع هم چنین بود و دیوان او گرچه پر حجم نیست گواه این ادعاست) و از زمانی که وثوق رئیس انجمن ادبی بود با او صداقت و دوستی داشت و به شاعری او ارج می‌گذاشت. و یا اگر چند بیتی را در مرثیه و یاد خیر آن مرد وارسته درویش مسلک که «در لباس دولت کار اهل فقر» می‌کرد و آثار ملی را اجزاء می‌نمود — و از همه مهتر در نظر امیر دیوان صائب را به چاپ می‌رسانید، یعنی مرحوم سپید فرج‌الله آق‌اولی، اختصاص می‌دهد نیز به جهات مذکور است.

مدایح و مرثیاتی امیر در درجه اول مخصوص خاندان عصمت و طهارت (ع) است که سرمایه جاودانی امیر نیز همان است که سعدی می‌فرماید: «عشق محمد بس است و آل محمد»، و در درجه دوم مصروف دانشمندان و شاعران و هنرمندان معاصر و حتی افراد عادی یا گمنامی‌ست که با او رابطه روحی و یا به او اخلاص و ارادت داشتند، اینان رهی‌های شاعر و آشتیانی‌های نقاش و عصارهای حکیم و همای‌ها و اشتری‌ها و یا سیداسدالله بهبهانی (کارمند ثبت اسناد و رفیق قدیمی امیر) و ترنجه باجی، کنیز سیاه خدمتکار یادگار مانده از پدر و جد امیر، و یا فلان دوست مرید مخلص امیر و بسیاری دیگر از مردمان گمنام بی‌دست و پای دیگرند... و لا غیر.

\*\*\*

گرچه در خانه امیر همیشه بر روی زائران او باز و خوانِ کرم آن سید کریم، که به راستی مصداق آشکاری از قول معروف: «الاسماء تنزل من السماء» بود بر خوانده و ناخوانده گشاده که به گفته خودش «هرچه داریم از برای میهمان داریم ما»، اما بالخصوص یک بعدازظهر را در هر هفته از ساعت سه تا حدود نه و ده بعدازظهر به اصطلاح «جلوس» داشت و دوستان و علاقه‌مندان او در آن وقت پروانه‌وار بر شمع وجود او گرد می‌آمدند، البته بعضی از خواص دوستان مخلص او و یا برخی از اساتید بزرگ به نام و یا حتی چند از رجال سیاسی و ادبی که در عین اشتغال به سیاست آن قدر ذوق و ظرافت داشتند که روح خود را از درک محفل امیر بی‌بهره نگذارند، در اوقات دیگری با او بنشینند و تجدید عهدی کنند در ساعات دیگری به منزل او می‌آمدند. سالهای سال از اواسط پائیز که امیر از سیمین‌دشت محبوبش برمی‌گشت تا اوائل تیرماه که باز به قول آن شاعر بزرگ خراسان (که اکنون به خاطر نمی‌آورم که حضرت مؤید ثابتی دامت افاضاته است یا مرحوم محمد دانش بزرگ‌نیا رحمة الله علیه): «از تفت سَموم ری حذر می‌کرد»<sup>۱۳</sup> و به سیمین‌دشت سفر، منزل امیر میعادگاه اهل فضل و ادب و شعرا و هنرمندان بود، در سالهای اخیر انعقاد این محفل به عصرهای سه‌شنبه موكول شده بود، اما این بنده را گاه سعادت زیارت امیر در هر هفته دو سه بار عاید می‌شد و اگر در شرفیابی تأخیری الزامی روی می‌داد، فوراً با تلفن احضار می‌فرمود.

\*\*\*

از اوایل سال ۱۳۶۳ امیر تقریباً خانه‌نشین و به قول خود آن عزیز «جلس بیت»<sup>۱۴</sup> شده بود و غالباً به سرماخوردگی و تب مبتلی می‌گردید. از اواسط شهریور بیماری امیر شدت یافت و او که اساساً بسیار کم‌غذا بود و هیچ‌گاه اشتهای تندی به ماکول و مشروبی

نداشت و به چند لقمه مختصر اکتفا می‌نمود و نوشیدنی جز چای فراوان نمی‌نوشید، به کلی بی‌اشتها شد و به صرف غذا رغبتی نشان نمی‌داد. اما بر چهره ظریف و اندام نحیف او و خاصه بر آن چشمان خوش حالت نافذش که مره‌هایی دراز گیرایی آن را چند برابر می‌ساخت ابتدا از بیماری هولناکی که داشت (و شاید سرطان معده بود) اثر مشهودی نمایان نبود. تا اواخر شهریورماه نیز امیر کماکان همچنان سرزنده بود و خیل ارادتمندان فراوان او عصرهای سه‌شنبه به حضورش می‌آمدند، اما از اواخر شهریور دیگر امیر بستری شد و رسماً «افتاد» و حالش هر روز از روز پیش بدتر می‌بود و دوا و درمان سودی نمی‌بخشید.

سه چهار روز پیش از وفات، حال امیر به طرز محسوس بهبود یافت و برق امیدی در دل خاندان و دوستان او درخشید و افسوس که آن درخشش دولت مستعجلی بود و از هفدهم مهر حال وی به وخامت گرایید و سحرگاهان پنجشنبه نوزدهم مهرماه ندای «ارجعی» را لیبیک گفت و مردی که علی‌الاطلاق بزرگترین شاعر پنجاه ساله اخیر ایران بود و همگانش به امیری او در ملک سخن و سیادتش بر دیگر شاعران زمانه معترف بودند، جان گرامی به پدر باز داد و در ساعت ۳ بعد از ظهر روز جمعه بیستم مهرماه کالبد تیره او در ایوان غربی بقعه امامزاده طاهر در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم به مادر خاکی سپرده شد. خدای مهربان درجات او را در قرب افزون فرماید و او را با اجداد کرامش محشور داراد.

کمبریج، بوستون، مهرماه ۱۳۷۴

#### پانوشتها:

- ۱ - مثلاً رجوع فرماید به غزلی ملنح که به استقبال از غزل جامی سروده شده است ص ۶۰ دیوان و قطعات عربی و ملنحات متعددی در صفحات ۳۶۱، ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۳، دیوان امیری فیروزکوهی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲ - در مقطع غزلی گوید:  
طبعم همه شوارق الهام شد امیر تا فیضی از محقق لاهیجی ام رسید  
(ص ۳۰۵)
- ۳ - امیر مکرر حضرت استاد آشتیانی را در اشعار خود به تصریح و اشاره ستوده است. مثلاً ص ۱۰۲۲، ۱۲۷۱.
- ۴ - حاجی علی اکبر خان شهنازی فرزند آقا حنیقلی معروف نیز در همان سال ۱۳۶۳ به رحمت الهی واصل شد.
- ۵ - رجوع فرماید به ص ۱۰۱۲ و ص ۱۰۱۳ دیوان، که امیر در ضمن قصیده‌ای که آن را به همسر معظمه خود تقدیم فرموده است از این دختر خود با چه شور و شوقی صحبت می‌دارد و به او می‌نازد.
- ۶ - مرحوم نویی‌زاده بعداً دفتر استاد رسمی ۱۳۶ تهران را تصدی می‌کرد و از سردفتران فاضل و بسیار خوشنام و مورد اعتماد جامعه بود. خداش رحمت کناد.

۷ - حکیم خاقانی را قصیده بسیار مطمئن مفصلیست به نام «باکوره الاسحار»، در وصف مناسک حج که آن را در مکه معظمه سروده با چهار مطلع و در متجاوز از یکصد بیت که اولین مطلع آن چنین است:

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش کیسخت کوه ادیم شد از خنجر زرش  
و استاد موسوی گرمارودی به افتخار این قصیده، در مدح و تجلیل از «امیر» قصیده بسیار نغزاً با حسن مطلع شیوایی «آراسته» به براءت استهلال: «فیروز باد کوه دعاوند و کردرش کاستاده چون امیری در پیش لشکرش» ساخته است (ص ۱۴۶-۱۴۹ گزیده اشعارش به نام دستچین).

۸ - رجوع فرمایند به مقدمه دیوان صاحب چاپ حرفی مطبوعه خیام و رساله چرا صبک هندی در دنیای غرب صبک «باروک» خوانده می شود، نوشته پروفیسور ریکاردو زیولی، ص ۶۱ به بعد.

۹ - در گونده این قصیده اختلاف نظر است.

۱۰ - خواجه شیراز می فرماید:

روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم  
در لباس فقر کار اهل دولت می کنم  
۱۱ - دیوان ص ۱۱۹.

۱۲ - مطلع قصیده از یکی از این دو شاعر بزرگ خطاب به عجبویه خود چنین است:

خرسند زی ای امه سفر کرده وز تفّ سموم ری حذر کردم

۱۳ - «جلس بیت یعنی فرش خانه (که همواره بر روی زمین افتاده است و جابه جا نمی شود).

۱۴ - کلمه ای از آیه آخر سوره مبارکه «فجر»، «ای کس آرمیده دل بر ایمان و یقین، بازگرد با خداوند خویش، پاداش و کردار خود پسندیده، و خداوند تو از کردار پسندیده، در آی در میان رهبران من، در آی در بهشت مسن» (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۷۷). و ندای ارجسی را لیک گفتن، کتابه از مردن لیگان است.

۱۵ - مرحوم استاد اجل آقا میرزا اسمعیل آشتیانی نقاش هنرمند مشهور، فرزند مرحوم حاج شیخ مرتضی آشتیانی و نوه مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی مفتی و مرجع مشهور طهران در زمان ناصرالدین شاه، و شاگرد برجسته شیخ انصاری (رض). آقا میرزا اسمعیل شاگرد ممتاز و از گل سرسبدها و دست پروردگان مرحوم میرزا کمال الملک رحمة الله علیه بود، و له نهایت حسن اخلاق و گرم نفس و تواضع آراسته بود. خداش رحمت کناد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی